گفتنی است در مورد قاسم بن سلیمان بغدادی (بغدادی‌الاصل سَکَن الکوفة) گفته شده:

«ان ظاهر الشیخ و النجاشی کون الرجل امامیا».[1] بنابراین تعبیر امام - علیه السلام - در خطاب به او (ما یقال عندکم) باید به گونه‌ای - که البته چندان پیچیده نیست - توجیه شود.

4. امام کاظم - علیه السلام - خطاب به ابویوسف: «ان الدین لیس بقیاس کقیاسک و قیاس اصحابک. ان الله امر فی کتابه بالطلاق و اکّد فیه بشاهدین و لم یرض بهما الا عدلین و امر فی کتابه بالتزویج و اهمله بلاشهود، فأتیتم بشاهدین فی ما ابطل الله و ابطلتم شاهدین فی ما اکّد الله - عزوجل - و اجزتم طلاق المجنون و السکران؛ ثم ذکر حکم تظلیل المحرم».[2]

مطابق این روایت، امام - علیه السلام - نه تنها قیاس را که یادگاری از ابن خطاب و سایرین از خروجی‌های سقیفه بود، رد فرمودند، بلکه بی‌ضابطگی دستگاه فقه اهل قیاس و غیر ایشان از همه گروه‌های سنّی را چه از جهت قیاس و چه غیر آن، مطرح کرده و آن را به باد انتقاد گرفتند. آن هم در خطاب به کسی که تعیّنی در دستگاه بنی‌عباس و سنّیان عراق داشته است. از قرائن موجود در روایت هم استفاده می‌شود که این حرکت امام . علیه السلام . در حضور سران حکومت بنی‌عباس و زمان تعیّن ابویوسف بوده است؛ زیرا محمد بن فضیل که راوی حدیث است، می‌گوید: «کنّا فی دهلیز یحیی بن خالد بمکة و کان هناک ابوالحسن موسی - علیه السلام - و ابویوسف...».[3]

روایت از جهت سند معتبر است.

5و6. شبیه این رفتار را امام کاظم - علیه السلام - در مکه با محمد بن حسن (شیبانی) در محضر هارون الرشید[4] و با قاضی ابویوسف در حضور مهدی (عباسی) دارند.[5]

در این روایت اخیر، (روایت ششم) لحن و رفتار امام - علیه السلام - چنان محکم بود (این کار طبیعی بود، زیرا ابویوسف - مطابق این نقل - گفته بود: أتأذن لی ان أسأله عن مسائل لیس عنده فیها شیء) که در پایان مهدی عباسی به ابویوسف گفت: «ما اراک صنعتَ شیئاً» و او ضمن تصدیق گفته مهدی عباسی گفت:«رمانی بحجر دامغ»![6]

---

1 . **تنقیح المقال فی علم الرجال**، ج2، جزء دوم، ص20، رقم9569.

2 . **وسائل الشیعة**، ج22، کتاب الطلاق، ابواب مقدماته، باب 10، ص29، ح12.

3 .**کافی**(فروع)، ج4، ص352، ح15.

4 . **الوسائل**، ج12، ابواب تروک الاحرام باب 66، ص523، ح6.

5 .همان، ص522، ح4.

6 .همان، ص 522و523.

7. در روایت دیگر امام کاظم - علیه السلام - بر مشروعیت تمتع در حج تاکید دارند (...ان المتعة هی التی فی کتاب الله و التی امر بها رسول الله - صلی الله علیه وآله - ثم قال: ان المتعة دخلت فی الحج الی یوم القیامة...».[7]

و این در حالی است که تحریم متعه توسط عمر صورت گرفته بود که عموم اهل تسنن بدعت‌های او را در کنار سنت‌های رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قرار می‌دهند و بر آن پای می‌فشارند!

سند روایت معتبر است.

8. شاید طرفه‌ترین در این باب مثل این حدیث باشد. از امام صادق - علیه السلام - : انه قال: «حرّم رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - المسکر من کل شراب و ما حرّمه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فقد حرّمه الله و کل مسکر حرام. و ما اسکر کثیره فقلیله حرام. فقال له رجل من اهل الکوفة: اصلحک الله ان فقهاء بلدنا یقولون: انما حرّم السَکَر؟ فقال: یا شیخ! ما أدری ما یقول فقهاء بلدک. حدّثنی ابی عن ابیه عن جدّه عن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - انه قال: التقیة دینی و دین آبائی فی کل شیء الا فی تحریم المسکر و خلع الخفین - عند الوضوء - و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم».[8]

طُرفه‌گی قضیه به این است که فقیه‌نمایان دربارهای بنی‌امیه، بنی‌مروان و بنی‌عباس تلاش داشتند تا تحریم مطلق مسکرات را به گونه‌ای توجیه کنند تا خلفای وقت بتوانند از این ماده کثیف استفاده کنند و توجیه شرعی نیز برای کار خود داشته باشند. به همین دلیل بود که گاه حرمت را به شراب متخذ از انگور اختصاص دادند و گاه شرب اندک از مسکرات را بی‌اشکال قلمداد کردند![9]

بازی با شریعت الاهی تا جایی پیش رفت که گاه بدیهی‌ترین اصول محاوره را زیر پا می‌گذاشتند، مثلا در جمله پیش نقل شده در فوق (ما اسکر کثیره، فقلیله حرام) ضمیر «قلیله» را به «کثیر» برگرداندند نه به موصول؛ تا بگویند: منظور پیامبر اعظم - صلی الله علیه و آله و سلم - این بود که اندک از زیاد حرام است نه اندک از مسکر![10]

به هر روی امام - علیه السلام - در این حدیث جریان تقیه را در اموری مثل حدود حرمت مسکر نپذیرفتند، چنان که در مسح بر خفین و جهر ببسم الله نیز نپذیرفتند، با این که ترک تقیه در این امور، به سرعت به شعار و علامت تبدیل می‌شود و اگر تقیه‌ای باشد، باید در این امور باشد. روایت فاقد سند معتبر است.

9.... اختلاف امامیه و سنیان در مسأله مهم و مبتلابه در ارث یعنی تعصیب مشهور است با این همه روایات متعددی آشکارا با این پدیده مخالفت کرده‌اند؛ به عنوان مثال در روایتی از امام صادق - علیه السلام - آمده است: «المال للاقرب و العصبة فی فیه التراب».[11] و این در حالی است که تلاش اهل تسنن - به ویژه بنی‌عباس - بر ارث بردن عصبه بوده است تا جدّ خود را وارث پیامبر قلمداد کنند. در این باره روایات دیگری نیز وجود دارد.[12]

---

7 .همان، ج11، ابواب اقسام الحج، باب 4، ص253، ح24.

8 .**مستدرک الوسائل**، ج17، ابواب الاشربة المحرمة، باب 16، ح1.
9 .ر.ک: **الوسائل**، ج25، ابواب الاشربة المحرمة، باب 28، ص365، و....
10 . ر.ک: **فقه و عقل**، پاورقی ص16.
11 .**الوسائل**، ج26، موجبات الارث، باب 8، ص85، ح1.
12 . به عنوان نمونه ر.ک: همان، ص89، ح11.